



درس فارق فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۶ بهمن ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام دوم: حکم نظر به دست و صورت اجنبیه- ادله جواز نظر به وجه و کفین-

دلیل دوم: روایات- طایفه دهم: روایات دال بر جواز نظر به وجه و کفین- بررسی روایات

جلسه: ۷۲

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و آلیهم الطیبین»

ادامه بررسی طایفه دهم

بحث درباره دلالت طایفه دهم از روایات بر جواز نظر به وجه و کفین بود. ملاحظه فرمودید نسبت به برخی از این روایات اشکالاتی سندا و دلالتا مطرح شده و ما فی الجملة به این اشکالات پاسخ دادیم.

بررسی روایت علی بن سوید

روایت دیگر، روایت علی بن سوید است؛ علی بن سوید می گوید من به امام رضا(ع) عرض کردم من مبتلا به نظر به زن زیبارو هستم، به نحوی که نظر به او باعث اعجاب من می شود، این چه حکمی دارد؟ یعنی سؤال از حکم نظر به زن زیبارو می کند. امام(ع) فرمود: «لابأس اذا عرف الله من نیتک الصدق». تقریب استدلال به این روایت را قبلا عرض کردیم.

اشکال صاحب جواهر

اشکالاتی نسبت به این روایت ایراد شده است. صاحب جواهر به طور کلی معتقد است این روایت دلالت بر جواز نظر به زن زیبارو ندارد. برخی از فقها هم قائل به عدم دلالت این روایت بر جواز نظر شده اند. مجموعا از کلمات صاحب جواهر و دیگران از جمله مرحوم آقای خوئی استفاده می شود که قرائنی وجود دارد که به واسطه آن قرائن نمی توانیم این روایت را دال بر جواز نظر به وجه و کفین بدانیم. صاحب جواهر خودش یک قرینه نقل می کند، از کلمات مرحوم آقای خوئی هم دو قرینه استفاده می شود؛ یعنی مجموعا شاید سه قرینه بر این مطلب که مراد از «لابأس» در این روایت، لابأس به نحو مطلق نیست؛ چون سؤال از نظر در حال عادی نیست، سؤال در واقع از نظر اتفاقی است؛ یعنی علی بن سوید سؤال می کند از نظری که به طور اتفاقی و تصادفی و ناگهانی به چنین زنانی برای او پیش می آید. یعنی وقوع النظر یک امر اتفاقی است که برای علی بن سوید حاصل می شود و قهرا بعد از نظر اتفاقی، یحصل له لذة؛ اینکه می گوید «یعجبنی» این در واقع می خواهد بگوید نگاه اتفاقی برای من پیش می آید و این موجب حصول لذت و اعجابی در من می شود لذا می خواهم ببینم آیا این نظر جایز است یا خیر. امام(ع) هم فرموده اند «لابأس». بعد به دنبال آن، او را از زنا بر حذر داشته اند. به تعبیر صاحب جواهر ممکن است مقصود خود زنا باشد یا مقصود زنا چشم باشد که امام(ع) او را تحذیر کرده و گفته مراقب باش که نظر عمدی و از روی قصد برای لذت نباشد.

قرینه اول

صاحب جواهر دلیلی که برای حمل روایت بر این معنا ذکر می کند این است که عدم جواز نگاه به زن یک امر ضروری و بدیهی است. می گوید «یمكن دعوی الضرورة علی عدم جوازه»، ما یقین داریم اجازه دادن و رخصت آن هم از ناحیه امام(ع)

که بسیار در این امور حساس و محتاط است، به کسی برای نگاه کردن و آن هم نگاه کردنی که موجب اعجاب ناظر و بیننده می‌شود، صحیح نیست. یعنی ممکن است بگوییم اصلا عدم جواز چنین نظری یک امر بدیهی است. امام(ع) که دائما در توصیه‌ها و گفته‌هایشان دیگران را از نگاه کردن به این ترتیب بر حذر می‌دارد، چطور ممکن است به علی بن سوید اجازه بدهد که چنین نگاهی کند. لذا می‌گوید ما ناچار هستیم که مورد سؤال علی بن سوید را نظر اتفاقی بدانیم. پس قرینه صاحب جواهر این است که چون نگاه کردن، آن هم به این ترتیب، به زن زیبایی که بعد از آن نگاه برای او لذت حاصل می‌شود، ما یقین داریم این نگاه اگر بخواهد اجازه داده شود از ابتدا و رخصت داده شود، این خلاف بدیهی است و امام(ع) قطعاً چنین کاری را نمی‌کند؛ امام(ع) و شخصیتی که من عاده الحث و الترغیب فی عدم ذلک، آن چیزی که دائما دارد تحریک می‌کند، برمی‌انگیزاند دیگران را که چنین کاری نکنند، آن وقت به علی بن سوید اجازه بدهد و رخصت بدهد؟!!

بعد ایشان روایتی را از امام صادق(ع) به عنوان مؤید نقل می‌کند که در روایت دارد امام صادق(ع) فرمود: «مَنْ نَظَرَ إِلَى امْرَأَةٍ فَرَفَعَ بَصَرَهُ إِلَى السَّمَاءِ أَوْ غَضَّ بَصَرَهُ لَمْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ بَصَرُهُ حَتَّى يُرَوِّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْخُورِ الْعَيْنِ»^۱. صاحب جواهر می‌فرماید اینکه امام صادق(ع) می‌فرماید کسی که به زنی نگاه کند و بعد دیدش را به آسمان بدوزد، نگاهش را برگرداند و بلند کند به سوی آسمان یا غض بصر کند، خداوند چنین پاداشی را برای او مقرر می‌کند. می‌فرماید اینکه گفته «من نظر» این معنایش آن نیست که کسی ابتداءً نگاه کند و بعد رویش را برگرداند یا چشمش را به سوی آسمان بدوزد؛ این معلوم است که من نظر ای من نظر الی امرأة اتفاقاً، کسی که اتفاقاً چشمش به زنی بیفتد ولی نگاه نکند و چشمش را برگرداند. اینجا هم همین است؛ می‌گوید «إِنِّي مَبْتَلِي بِالنَّظْرِ إِلَى الْمَرْأَةِ الْجَمِيلَةِ» ظاهرش این است که منظور اینی مبتلی بالنظر الاتفاقی الی المرأة الجميلة.

ان قلت: بعد خود صاحب جواهر یک اشکالی را نقل می‌کند و پاسخ می‌دهد. اشکال البته مربوط به خود صاحب جواهر نیست، اشکال در مسالک^۲ و برخی کتب دیگر نقل شده است. اشکال این است که بحث ما درباره موضوع حکم شرعی است؛ یعنی ما می‌خواهیم بدانیم این فعل به عنوان یک موضوع در شرع چه حکمی برای آن ثابت شده است؟ معمولاً وقتی سخن از افعال انسان به عنوان موضوع حکم شرعی به میان می‌آید، مراد افعال اختیاری است و نظر اتفاقی اساساً صلاحیت ندارد موضوع برای یک حکم شرعی باشد ولو اباحه. نوعاً وقتی سؤال می‌شود، سؤال از افعالی است که انسان با اراده و اختیار خودش انجام می‌دهد و آن وقت می‌خواهد بداند که حکمش چیست. لذا حمل روایت بر نظر اتفاقی با شأن روایات و شأن امام(ع) که احکام شرعی را بیان می‌کنند، و احکام شرعی معمولاً درباره افعال اختیاری است، سازگار نیست.

قلت: صاحب جواهر می‌فرماید خیر، ما این اشکال را وارد نمی‌دانیم؛ چرا؟ به جهت اینکه این نظر اتفاقی مبتنی بر یک مقدماتی است که آن مقدمات دیگر اتفاقی نیست. اگر کسی مثلاً می‌داند در یک شرایطی قرار می‌گیرد که این فعل غیر جایز و حرام ممکن است از او سر بزند، دیگر نمی‌توانیم بگوییم این فعل اختیاری نیست. به قول آقایان الامتناع بالاختر لاینافی الاختیار؛ اگر انسان خودش را در یک شرایطی قرار دهد که دیگر اختیار از او سلب شود، این با اختیار او منافات ندارد؛ چون خودش، خودش را در این شرایط قرار داده است. این هم پاسخ صاحب جواهر است.^۳

۱. من لایحضر الفقیه، ج ۳، ص ۴۷۳، ح ۴۶۵۶؛ وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۹۳، باب ۱۰۴ از ابواب مقدمات نکاح، ح ۹.

۲. مسالک، ج ۷، ص ۴۸.

۳. جواهر الکلام، ج ۳۰، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

مرحوم آقای خوبی هم همین نظر را پذیرفته و در عین حال دو قرینه دیگر هم بر اینکه مقصود از نظر در روایت علی بن سوید نظر اتفاقی است، ذکر کرده است. ایشان می‌فرماید که در روایت سؤال از نظر به مرأه جمیله است و هیچ بحثی از وجه نیست؛ نگفته انی مبتلی بالنظر الی وجه المرأه الجمیله، می‌گوید «انی مبتلی بالنظر الی المرأه الجمیله». وقتی سؤال از ابتلا به نظر به زن زیباروست، این اعم از آن است که نگاه به وجه باشد یا مو، چون گاهی از اوقات مخصوصا برخی زنان چندان تحفظی برای پوشاندن موها ندارند، و مخصوصا با توجه به این نکته که زیبایی زن که موجب اعجاب بیننده می‌شود وقتی است که مو هم تا حدی مکشوف باشد؛ خیلی فرق می‌کند بین چهره‌ای که بدون مو دیده شود یا چهره‌ای که بخشی از موها هم به ضمیمه چهره دیده شود. علی بن سوید که می‌گوید «انی مبتلی بالنظر الی المرأه الجمیله» این در واقع می‌خواهد بگوید من به زنان زیباروی نگاه می‌کنم و نگاه او هم منحصر به صورت نیست، چون در روایت بحثی از خصوص صورت به میان نیامده است. لذا به طور طبیعی مخصوصا با «فیعجبنی بالنظر الیها» شامل مو هم می‌شود. آن وقت ما یقین داریم که نظر به مو قطعاً جایز نیست؛ این مقطوع البطلان است که امام(ع) بفرماید لا بأس در نظری که این نظر عادتاً به وجه و مو با هم صورت می‌گیرد. پس چون اگر بخواهد روایت حمل بر نظر عادی شود سر از یک امر مقطوع البطلان در می‌آورد ناچاراً باید بگوییم منظور از این نظر، نظر اتفاقی است و نه نظر ابتدایی و رخصت در نظر به زن باشد.

پس قرینه به نظر ایشان در واقع این است که سؤال از نظر است، اما چون نظر هم شامل نظر به وجه و هم شامل نظر به مو می‌شود، مخصوصاً به قرینه «یعجبنی النظر الیها» که این به معنای آن است که این موجب اعجاب و لذت می‌شود و این وقتی است که مو هم تا حدودی مکشوف باشد و بعید است که امام(ع) اجازه نظر به مو را بدهد، پس باید بگوییم اساساً مقصود از نظر در سؤال علی بن سوید، نظر اتفاقی است. این قرینه‌ای است که مرحوم آقای خوبی اینجا زائد بر آنچه که صاحب جواهر گفته‌اند ذکر می‌کند برای حمل روایت بر نظر اتفاقی.

قرینه سوم

قرینه دیگری که مرحوم آقای خوبی نقل می‌کند این است که بعید است منظور، نظر عمدی باشد چون علی بن سوید یک آدم معمولی نبوده، بلکه اهل علم و فضل و دارای جلال و منزلت بوده؛ اینکه او نگاه کند و آن هم نگاهی که موجب حصول لذت شود، بعد هم این را برای امام(ع) با صراحت نقل کند، این هم بعید است. این با شأن و منزلت و جایگاه علی بن سوید سازگاری ندارد. پس معلوم می‌شود آنچه علی بن سوید گرفتار آن بوده، به جهت کار و شغلش، نظر اتفاقی بوده. این که به صراحت بگوید من عادت دارم که به زنان زیبارو نگاه کنم و امام(ع) هم بفرماید اشکالی ندارد، این معلوم می‌شود نظر اتفاقی منظور بوده است.^۱

پس مهم‌ترین اشکالی که به روایت علی بن سوید شده، این است که به نظر برخی در این روایت قرائنی وجود دارد که باید این روایت را حمل بر نظر اتفاقی کرد و هو اجنبی عن مانحن فیه؛ موضوع بحث ما نظر اتفاقی نیست، ما می‌خواهیم ببینیم نظر به وجه و کفین با اراده و اختیار و بدون قصد لذت جایز است یا نه. این روایت به واسطه این سه قرینه که یکی از آنها

۱. مبانی العروة، کتاب النکاح، ص ۴۳.

را صاحب جواهر ذکر کرده‌اند و دو تای دیگر را مرحوم آقای خوبی گفته‌اند، بر نظر اتفاقی حمل می‌شود و لذا به درد استدلال نمی‌خورد. لکن و فيه نظر؛ فیما قاله صاحب الجواهر و فیما قاله المحقق الخوئی، در هر سه قرینه اشکال است. پاسخ به اشکالات این بزرگواران باشد برای جلسه آینده.

شرح رساله حقوق

مهمترین نتیجه عبادت خالصانه

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَإِنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا». ما این جمله را توضیح دادیم؛ اگر بخواهیم تمام آنچه را که تا اینجا گفتیم در دو جمله بیان کنیم، این است که بزرگترین حق خداوند بر انسان که هیچ حقی بالاتر و برتر از آن نیست، این است که انسان خداوند را عبادت خالصانه کند، خالصانه عبادت کند. با معنایی که برای عبادت گفتیم، عبادت یک وجه آن مناسک است، عبادت معنای اعمی دارد. انسان باید هم در اعتقادات و هم در خُلُقیات و هم در اعمالش روح بندگی و تسلیم آن هم خالصانه، در برابر خدا داشته باشد. پیام اصلی ادیان این است؛ انسان باید روح تسلیم و بندگی در برابر خدا آن هم فقط به خاطر خدا داشته باشد. همه توصیه‌ها و دستورالعمل‌ها و کارها، همه و همه در چهارچوب این فرمان کلی و این حق کلی تعریف می‌شود.

در ادامه امام سجاده(ع) می‌فرماید: «فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ بِاخْتِصَارٍ جَعَلَ لَكَ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ يَحْفَظَ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا»؛ پس اگر تو به اخلاص خدا را عبادت کنی، عبادت خدا بدون اینکه هیچ چیزی را در این عبادت شریک کنی، خداوند این را بر خودش قرار داده است، یعنی خودش را متعهد کرده است؛ این خیلی عجیب است! این را امام سجاده(ع) می‌فرماید، برداشت و استنباط یک شخص عادی نیست. خداوند خودش را متعهد کرده که امر دنیا و آخرت تو را کفایت کند؛ و حفظ کند برای تو آنچه که از دنیا و آخرت دوست می‌داری. البته در من لایحضر و خصال این عبارت اخیر ذکر نشده است؛ «وَوَيْحُظُّ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْهَا» در برخی از کتاب‌هایی که این رساله را نقل کرده‌اند نیامده است. عمده «أَنْ يَكْفِيكَ أَمْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ این خیلی عجیب است که اگر انسان خدا را خالصانه عبادت کند، خدا متعهد شده است که او را هم در دنیا و هم در آخرت کفایت کند.

حقیقت کفایت خداوند

کفایت خدا یعنی چه؟ ما در قرآن آیاتی داریم که در آن سخن از کفایت خداوند به میان آمده است. آیات متعددی این مضمون را بیان کرده است مانند: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»؛ آیا خداوند برای تو کافی نیست؟ آیا خدا بنده‌اش را کفایت نمی‌کند؟ این آیه پر مغز، پر محتوا و بسیار مهم، مطالب بسیار مهمی در آن ذکر شده است. این یعنی چه؟ من فقط همین آیه را توضیح مختصر می‌دهم؛ چون عرض کردم آیات متعددی در این رابطه ذکر شده است. اینکه خداوند کفیل انسان می‌شود، اگر کسی به خدا توکل کند خدا او را کفایت می‌کند، در جاهای مختلف از این مسأله سخن به میان آمده است.

برای این آیه حداقل دو شأن نزول ذکر شده است؛ یکی از مواردی که به عنوان شأن نزول برای این آیه گفته‌اند، این است که بت پرستان مکه پیامبر گرامی اسلام(ص) را بر حذر می‌داشتند از اینکه کاری کند که موجب خشم بت‌ها شود. دائما به

پیامبر(ص) می‌گفتند از بت‌ها بدگویی نکن، برخلاف میل و خواسته آنها کاری نکن که آنها به خشم می‌آیند و تو را آزار می‌رسانند و دیوانه می‌کنند؛ یعنی معتقد بودند بت‌ها یک نیرویی دارند که این موجب آزار می‌شود. آن وقت این آیه نازل شد که «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ»، تو را می‌ترسانند به چیزهایی که دون الله است و کسی که خدا او را گمراه کند، هیچ راهنمایی نخواهد یافت. آنها تو را از معبودهایی بیم می‌دهند که هیچ کاری از آنها بر نمی‌آید.

یک شأن نزول دیگر هم برای این آیه گفته‌اند. می‌گویند خالد بن ولید بعد از آنکه پیامبر(ص) به او دستور داد بت بزرگ عزّی را بشکند، مشرکان به خالد گفتند ای خالد بترس که خشم این بت بسیار شدید و سنگین است و بالاخره تو را بیچاره می‌کند. خالد هم با آن تبری که در دست داشت محکم به صورت عزّی زد و آن را شکست؛ بعد گفت «کفرا لک یا عزّی». وقتی که کافران خالد بن ولید را بیم می‌دادند این آیه نازل شد.

بعضی هم گفته‌اند دو بار این آیه نازل شده است؛ مثل سوره حمد که دو بار نازل شده، این هم دو بار نازل شده است.

اما عمده این است که با توجه به معنای خود آیه و شأن نزولی که برای آیه گفته‌اند، در واقع می‌خواهد بگوید در اوج سختی‌ها و گرفتاری‌ها و شدائد، آنگاه که امیدها همه منقطع شده، اگر کسی ایمان به خدا داشته باشد اطمینان دارد که خدا او را کفایت می‌کند، ما گاهی در کارهایمان به دنبال سراب هستیم؛ برای برخی افراد و بعضی چیزها آنقدر حساب می‌کنیم که برای خدا یک هزارم آن هم حساب باز نمی‌کنیم. آنقدری که ذهن ما متوجه اسباب و افراد است، متوجه خدا نیست. ریشه حل مشکلات را که گمراهی انسان و گمگشتگی و حیرت است، در جای دیگری جستجو می‌کنیم.

اگر انسان خدا را خالصانه عبادت کند، خدا انسان را کفایت می‌کند؛ کفایت یک دامنه وسیعی دارد؛ مهم‌ترین آن هدایت انسان است. معنای کفایت فقط این نیست که انسان یک راهی را عوضی برود و اشتباه کند و بعد موقع سقوط خدا دست آدم را بگیرد؛ البته آن هم هست. هر چه اخلاص بیشتر باشد، کفایت بیشتر است. اگر کسی بگوید من خدا را خالصانه عبادت می‌کنم برای اینکه خدا در دنیا وضع مرا بهتر کند، این با اخلاص سازگار نیست. کسی سؤال نکند که اینجا از یک طرف توصیه به عبادت خالصانه می‌شود و از طرف دیگر هم می‌گوید «و يحفظ لک ما تحب منها». آنچه که تو دوست داری خدا برایت نگه می‌دارد، اینها با هم جور در نمی‌آید؛ چون ما گفتیم حتی اگر کسی عبادت کند برای آثار وضعی دنیوی عبادت، این درست است برای خدا عبادت کرده ولی از مراتب پایین اخلاص است. این مرتبه به اندازه خودش کفایت دارد؛ هر چه مرتبه اخلاص بالاتر، کفایت خداوند هم بیشتر. مهم‌ترین مصداق کفایت خدا راهنمایی و هدایت انسان است. اینکه مراقب انسان است تا انسان به بیراهه نرود؛ به بیراهه‌هایی که در دنیا منجر به سقوط انسان می‌شود، این خیلی مهم است. اگر انسان خدا را خالصانه عبادت کند، این نتیجه قهری اخلاص در عبادت است، کفایت در دنیا و در آخرت. کفایت در دنیا فقط بهره‌مندی از مواهب مادی نیست؛ این خیلی مهم است که ما کفایت خدا در دنیا را به چه معنا بگیریم. مهم‌ترین مصداق کفایت خداوند در دنیا، این است که انسان را بر صراط مستقیم، در راه حق و در راه عبودیت و بندگی حفظ کند. چون اگر این نباشد، هیچ چیز نیست. این است که انسان دائماً تحت الحماية خداوند است و خداوند او را به پیش می‌برد و البته اگر بخواهد از مادیات بهره‌مند می‌کند، اگر بخواهد عزت و آبرو می‌دهد.

خود همین آیه هم اشاره به این معنا دارد، «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ»، بعد در ادامه می‌فرماید: «وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»، این جمله مهم‌ترین نتیجه کفایت نکردن خدا را بیان می‌کند که از مفهوم آن می‌فهمیم کفایت خدا، هدایت است. کسی که خدا او را کفایت نکند، در واقع یعنی او را گمراه کند، هیچ هادی و راهنمایی برای او نیست. این هدایت مثل این است که نوری در مسیر حرکت انسان می‌اندازد، انسان در آن مسیر می‌رود؛ گمگشته و حیران نمی‌شود، اضطراب ندارد، تشویش ندارد. آن وقت کفایت در آخرت که دیگر قابل ذکر نیست. اینکه کسی خالصانه خداوند را عبادت کند، در جوار خداوند است، خدا او را در آخرت کفایت می‌کند و او را در مقام قرب جای می‌دهد و وقتی در مقام قرب جای بدهد، قهرا دیگر آن چنان از جنت‌های جسمانی و اخلاقی و عقلانی بهره‌مند است که قابل وصف نیست.

«و یحفظ لک ما تحب منها» می‌گوید خدا آنچه را که از این امور دوست داری برای تو حفظ می‌کند. کسی که خدا را خالصانه عبادت کند، دیگر محبوبش چند فلوس، چند ساختمان و چند مقام عاریه‌ای نیست، فوق این حرف‌هاست. دیگر محبوب او با محبوب آنهایی که خالصانه عبادت نمی‌کنند فرق می‌کند. قهرا این محبوب را هم خداوند برای او حفظ می‌کند؛ از مباحات، از امور مشروع، آنچه که در این دنیا وجود دارد. ولی مهم این است که توجه داشته باشیم و نگوییم ما عبادت خالصانه می‌کنیم که دنیایمان آباد شود، اینها با هم سازگار نیست.

«والحمد لله رب العالمین»